پروفیسور دکتور لعل زاد
لندن، ۱۴ جنوری ۲۰۲۶

قومگرایی[۱] به‌مثابه «شمشیر دولبه»

===========================

چارچوب نظری، پیامدها و بدیل آن در جوامع چندقومی

پیشگفتار: قومگرایی در سیاست معاصر

قومگرایی یکی از پایدارترین و در عین حال ویرانگرترین پدیده‌ها در تاریخ سیاسی کشورهای چندقومی است. پدیده‌ای که نه‌تنها ابزار سلطه‌ی حاکمان بوده است، بلکه در واکنش به آن، به زبان اعتراض اقوام حذف‌شده نیز بدل شده است. از این‌رو، «قومگرایی» را باید به‌مثابه «شمشیری دولبه» دید که از یک‌سو در دست حاکمان برای انحصار قدرت قرار دارد و از سوی دیگر در دست محرومان برای واکنش به بی‌عدالتی. اما مسئله اساسی این است که هیچ‌یک از این دو، راه حل عدالت و ثبات نیست.

۱. چارچوب نظری: قوم، قدرت و سیاست هویت

۱.۱. قوم به‌عنوان مقوله اجتماعی ـ سیاسی

در علوم اجتماعی، «قوم» نه یک واقعیت طبیعی ثابت، بلکه «سازه‌ای تاریخی، سیال و سیاسی‌شده» تلقی می‌شود. قوم زمانی به مسئله سیاسی بدل می‌شود که:

- به واحد تخصیص قدرت و منابع تبدیل گردد؛
- یا به معیار مشروعیت سیاسی ارتقا یابد.

۲.۱ .سیاست هویت و منطق بسیج قومی

بر اساس نظریه‌های سیاست هویت، هویت‌های جمعی زمانی سیاسی می‌شوند که:

- احساس محرومیت ساختاری وجود داشته باشد؛

- کانال‌های شهروندیِ مشارکت مسدود شوند؛
- و دولت نتواند بی‌طرفی نهادی خود را حفظ کند.

قوم‌گرایی در این معنا، نه صرفاً «تعصب فرهنگی»، بلکه «راهبردی سیاسی برای کسب، حفظ یا بازپس‌گیری قدرت» است. قومگرایی می‌تواند کنشی و واکنشی باشد.

۲. قوم‌گرایی کنشی: دولتِ قومی

قوم‌گرایی کنشی وضعیتی است که در آن قدرت سیاسی در دست یک قوم متمرکز شده و این تمرکز به‌صورت ساختاری بازتولید می‌شود یا حاکمان وابسته به یک قوم، آگاهانه یا ناآگاهانه، قوم خود را به معیار «ملی»، «اصیل» یا «طبیعیِ قدرت» تبدیل می‌کنند. در این وضعیت، دولت از یک نهاد بی‌طرف شهروندی به نماینده‌ی یک هویت قومی فروکاسته می‌شود.

۲.۱. شاخص‌های اصلی یا مهم‌ترین جلوه‌های قومگرایی کنشی:

- برترپنداری قومی و طبیعی/تاریخی‌سازی سلطه یک قوم بر دیگران؛
- تبعیض قومی ساختاری/نهادی در استخدام، سیاستگذاری، توزیع منابع و خدمات عمومی؛
- تقسیم اقوام به اکثریت و اقلیت، اصیل و غیراصیل یا بومی و مهاجر؛
- تحمیل هویت، روایت، زبان، فرهنگ و اسطوره‌های قوم حاکم به‌عنوان «ملی»؛
- انحصار قدرت سیاسی و نهادهای کلیدی امنیتی، نظامی و اداری در دست نخبگان یک قوم؛
- تاریخ‌سازی و اسطوره‌سازی برای مشروعیت‌بخشی سلطه قومی و/یا حذف دیگران؛
- جرم‌زدایی و تطهیر خشونت خودی یا توجیه/سکوت در برابر سرکوب سایر اقوام؛
- برچسب‌زنی و امنیتی‌سازی مطالبات اقوام دیگر زیرنام «ضد وحدت ملی» یا «تجزیه‌طلبی»؛
- گسترش شکاف‌های اجتماعی و تولید نفرت/انتقام قومی.

در این وضعیت، دولت از نهاد نماینده‌ی شهروندان به «ابزار بازتولید هژمونی قومی» تبدیل می‌شود. در چنین ساختاری، شهروندانِ متعلق به اقوام دیگر نه به‌عنوان «افراد برابر»، بلکه به‌عنوان «تبعه» یا «حاشیه‌های قابل مدیریت» دیده می‌شوند. این نوع قوم‌گرایی، ریشه‌ی اصلی بی‌اعتمادی، شکاف اجتماعی و فروپاشی همبستگی ملی است.

۳. قومگرایی واکنشی: عدالتِ قومی

قومگرایی واکنشی، پاسخ هویتی اقوامی است که در اثر تبعیض و انحصار قدرت، راهی برای تحقق عدالت در چارچوب شهروندی نمی‌یابند. این واکنش، با آنکه طبیعی است، اما بسیار خطرناک است. زیرا هویت قومی در غیاب قوانین عادلانه، نهادهای بی‌طرف و فرصت‌های برابر، به آخرین پناهگاه دفاع از کرامت بدل می‌شود. قومگرایی واکنشی پاسخی است به حذف ساختاری، اما این پاسخ به‌جای نقد «ساختار قدرت»، اغلب به «بازتعریف عدالت بر مبنای قوم» می‌انجامد.

۳.۱. مظاهر اصلی قومگرایی واکنشی:

- تبدیل قوم به واحد حق سیاسی و جایگزینی شهروندی به هویت قومی؛
- تعمیم رفتار افراد یا جنایات حاکمان به کل یک قوم (مجرم‌سازی جمعی)؛
- تقسیم اقوام به «حاکم و محکوم» و «ظالم و مظوم»؛
- داوری سیاسی براساس «ما و آنها»، نه بر مبنای قانون، معیار و حقیقت؛
- تبریه خودی و محکوم‌سازی گزینشی دیگران به دلیل تعلق قومی؛
- شعارهای قومی به‌جای نقد ساختار قدرت و رفتار/سیاست حاکمان؛
- تبدیل نقد سیاسی به نفرت قومی و سقوط از تحلیل به فحاشی؛
- سهم‌خواهی قومی در قدرت، منابع و فرصت‌ها به‌جای عدالت شهروندی؛
- تاریخ‌سازی و اسطوره‌سازی واکنشی/قومی برای مشروعیت‌بخشی سیاسی؛
- انسداد گفتگوی عقلانی و شهروندی با تحریک احساسات قومی؛
- استفاده ابزاری از تبعیض و انحصار قومی برای قدرت‌طلبی و/یا انتقام‌گیری؛
- مشروعیت‌بخشی به رهبران قومی به‌جای نهادهای مدنی/شهروندی.

از نگاه نظری، این نوع قومگرایی دچار «خطای تقلیل عدالت به هویت» است و ناخواسته منطق تبعیض را بازتولید می‌کند. این واکنش گر چه قابل فهم بوده، به گونه طبیعی (کنش و واکنش) معلوم گردیده و ظاهرا، ممکن است، حتی منطقی به نظر برسد، اما وقتی به مبنای سیاست و عدالت تبدیل می‌شود، همان منطق تبعیض را با نشانه‌های معکوس بازتولید می‌کند. در این‌جا، عدالت «میان شهروندان» به عدالت «میان اقوام» بدل می‌شود.

۴. دلایل تاکید برخی نخبگان بر عدالت قومی

۱.۴. حاکمیت تکقومی و انحصار قدرت

وقتی حاکمیت تکقومی به‌صورت درازمدت با سیاست‌های چون کوچ اجباری، سرکوب فرهنگی، غصب زمین و تبعیض سیستماتیک همراه باشد، مفهوم «عدالت فردی» عملا بی‌معنا می‌شود. در چنین شرایطی، تجربه زیست مردم نشان می‌دهد که حقوق فردی بدون پشتوانه جمعی قابل تحقق نیست و عدالت، بیشتر در قالب یک مطالبه جمعی تعریف می‌شود.

۲.۴. نبود آگاهی شهروندی

نبود درک روشن از عدالت شهروندی و برابرحقوقی فردی، قومیت به مهم‌ترین منبع هویت جمعی تبدیل می‌شود. مردم در چنین وضعیتی به هویت قومی چنگ می‌زنند و نخبگان نیز با بازتولید این گفتمان، خود را به‌عنوان «نمایندگان قوم» معرفی می‌کنند. در نتیجه، عدالت قومی مهم‌تر و فوری‌تر از عدالت فردی/شهرندی پنداشته می‌شود. زیرا

- برای عموم مردم قابل فهم‌تر و ملموس‌تر است؛
- به‌عنوان قوی‌ترین ابزار بسیج عمل می‌کند!

۳.۴. ضعف دولت-ملت و نهادهای بی‌طرف

وقتی دولت-ملت ضعیف باشد و نهادهای چون دادگاه، قوانین عادلانه، انتخابات آزاد و رسانه‌های بی‌طرف وجود نداشته باشد، فرد به‌تنهایی قادر به دفاع از خودش نیست. در چنین فضایی، مردم برای حفاظت از حقوق‌شان و امنیت‌شان به گروه‌های قومی پناه می‌برند.

۴.۴. استفاده ابزاری از هویت (قومی، مذهبی، منطقه‌ای وغیره)

در نبود نهادهای مدرن و قدرتمند مانند احزاب سیاسی و سازمان‌های مدنی، هویت‌های قومی، مذهبی یا منطقه‌ای به‌صورت ابزاری برای برانگیختن احساسات جمعی، کسب مشروعیت، بسیج سیاسی و دستیابی به قدرت و منابع یا سهم‌خواهی وچانه‌زنی به کار گرفته می‌شود؛ نه رقابت فردی بربنیاد شایستگی!

۵.۴. ترس از تکرار محرومیت تاریخی

تجربه جنگ‌های داخلی دهه ۱۹۹۰ و الگوی تقسیم قومی قدرت دوره کرزی-احمدزی، شعار «عدالت قومی» یا «مشارکت عادلانه اقوام» را به یکی از مطالبات محوری سیاست در کشور بدل کرد. فروپاشی آن نظام و استقرار دوباره حاکمیت طالبان نیز این تصور را تقویت کرده که تا وقتی «قوم ما» به اندازه کافی قوی و قدرتمند نباشد، «افراد ما» نیز از شانس عادلانه برای دسترسی به قدرت و فرصت‌ها برخوردار نخواهند شد!

۴.۶. شرایط ساختاری بازتولید عدالت قومی

عدالت قومی، نه محصول آگاهی سیاسی، بلکه نتیجه بازتولید بحران است: روایت قربانی‌محور به ابزار مشروعیت قومی بدل می‌شود، نخبگان قوم‌محور منافع را قومی می‌سازند، ناامنی مزمن قوم را شبکه بقا می‌کند، نابرابری منطقه‌ای محرومیت را قومی می‌سازد و مداخلات خارجی هویت را به واحد چانه‌زنی فرو می‌کاهند.

۵. قوم‌گرایی به‌مثابه شمشیر دولبه

قوم‌گرایی کنشی و واکنشی رابطه‌ای دیالکتیکی دارند: یعنی برخلاف ظاهر متضادشان، یکدیگر را تغذیه و بازتولید می‌کنند. قوم‌گرایی کنشی، بی‌عدالتی می‌آفریند؛ قوم‌گرایی واکنشی، آن بی‌عدالتی را به هویت برمی‌گرداند و هر دو عدالت شهروندی را تضعیف می‌کنند.

نتیجه‌ی این چرخه:

- انسداد سیاست عقلانی؛
- رقابت بی‌پایان بر سر «سهم قومی»؛
- فرسایش مفهوم قانون و شایستگی؛
- تضعیف همبستگی اجتماعی؛

به همین دلیل، قوم‌گرایی – چه از بالا و چه از پایین – شمشیری است که در نهایت به پیکر جامعه بازمی‌گردد. پیامدهای سیاسی و اجتماعی آن قرار زیراند:

- تبدیل سیاست به میدان نزاع هویتی/قومی، نه رقابت برنامه و کارآمدی؛
- بی‌معناشدن قانون و شایستگی در برابر تعلق قومی؛

- نهادینه‌شدن بی‌اعتمادی میان شهروندان؛
- تداوم چرخه تبعیض، واکنش و ضدتبعیض؛
- بی‌ثباتی و شکنندگی دایمی نظام سیاسی حتی پس از تغییر رژیم‌ها.

۶. طرح تقسیم قومی قدرت

تا امروز، هیچ نمونه‌ی موفق، باثبات و عادلانه‌ای از تقسیم قومی قدرت به‌عنوان مبنای اصلی یک نظام سیاسی در جهان وجود نداشته است. در ادبیات تطبیقی، الگوی «تقسیم قومی قدرت» گاه به‌عنوان «راه‌حل موقت» مطرح می‌شود و ممکن است بحران‌های قومی را موقتا به‌تعویق اندازد؛ اما تجربه جهانی (لبنان، عراق، حبشه وغیره) نشان می‌دهد که هرگز قادر به تولید عدالت پایدار نیست:

- این مدل تعارض را مدیریت می‌کند، نه حل؛
- قوم را به واحد دایمی سیاست تبدیل می‌کند؛
- و عدالت را به محاسبه‌ی جمعیتی تقلیل می‌دهد.

از نگاه نظری، «قوم» نمی‌تواند واحد پایدار/عادلانه «حق سیاسی» باشد؛ زیرا نه قابل اندازه‌گیری دقیق است و نه نمایندگی شفاف دارد. ازاین رو، هر نوع تقسیم قومی قدرت ناگزیر به «رقابت بی‌پایان بر سر سهم قومی» می‌انجامد؛ رقابتی نامعلوم، غیرقابل اندازه‌گیری و ذاتا بحران‌زا.

۷. بدیل: عدالت شهروندی

با آنکه قومگرایی کنشی ریشه بحران و قومگرایی واکنشی پیامد بحران است، اما هیچ‌یک راه حل نیست. اولی عدالت را سرکوب می‌کند و دومی آن را هویتی می‌سازد. نتیجه هر دو، انسداد سیاست، تخریب همزیستی و بازتولید تبعیض در شکلی تازه است. راه برون‌رفت از این چرخه، نه انکار تبعیض قومی است و نه تقدیس هویت قومی؛ بلکه انتقال کامل مبنای عدالت از «قوم» به «شهروند» یا بدیل پایدار، یعنی «گذار از سیاست قوم‌محور به سیاست شهروندمحور» است.

مولفه‌های این بدیل:

- بازسازی ساختار قدرت بر بنیاد شهروندی؛

- تضمین برابری فردی در قانون و نهادها؛
- تبدیل تبعیض قومی به مسئله ساختاری قابل سیاستگذاری (نه هویتی)؛
- نهادهای متوازن، بی‌طرف و پاسخگو؛
- به‌رسمیت‌شناسی تنوع زبانی و فرهنگی بدون تبدیل آن به مبنای سیاسی؛
- غیرمتمرکزسازی (خودگردانی محلی) در چارچوب ولایات موجود؛
- عدالت جبرانی (توازن اجتماعی) بر مبنای محرومیت عینی، نه هویت جمعی یا سهم اقوام.

نتیجه‌گیری

قومگرایی، چه به‌عنوان «ابزار سلطه» و چه به‌عنوان «زبان اعتراض»، به‌مثابه «شمشیری دولبه» است که در نهایت بنیان عدالت پایدار را تضعیف می‌کند. به‌عباره دیگر، قومگرایی، نه در قامت سلطه و نه در لباس اعتراض، راه‌حل عدالت پایدار نیست. یکی عدالت را سرکوب می‌کند و دیگری آن را هویتی می‌سازد. جامعه‌ای که نتواند از این دوگانه عبور کند، محکوم به تکرار بحران است.

این پدیده، سیاست را از میدان عقلانیت و شهروندی به میدان رقابت هویتی فرو می‌کاهد. لذا، این چرخه باطل یا شمشیر دولبه را تنها با بازسازی ساختار قدرت بر بنیاد آگاهی شهروندی، قوانین عادلانه، نهادهای غیرمتمرکز، حاکمان پاسخگو و حاکمیت قانون می‌توان شکست.

بنابراین، «عدالت شهروندی» به‌عنوان هدف نهایی و آرمان اصلی و «توازن اجتماعی» به‌عنوان ابزاری موقت و مرحله‌ای برای رسیدن به آن (جهت رفع یا جبران نابرابری‌های تاریخی گروههای قومی، مذهبی، جنسیتی، منطقه‌ای وغیره) در نظر گرفته می‌شود!

---

۱. منابع زیر دیده شوند:

لعل زاد. از عدالت قومی تا عدالت شهروندی. جنوری ۲۰۲۶

https://archive.org/details/20260103_20260103_1651

لعل زاد. روایت جدید و بدیل (گذار از گفتمان قومی به گفتمان شهروندی). سپتمبر ۲۰۲۵

https://archive.org/details/20250901_20250901_0639/page/n1/mode/2up

لعل زاد. راه حل علمی-عملی بحران قومی و ساختاری افغانستان. جولای ۲۰۲۵

https://archive.org/details/20251230_20251230_2023/mode/2up